

ایران و تشیع اشراقی در سروده های اقبال لاهوری

تکمیل همایون، ناصر

درآمد

تاکنون چندین بار در ایران و پاکستان، مجالس باشکوهی در تجلیل و بزرگداشت علامه محمد اقبال لاهوری برگزار شده است و دانشمندان و شاعران و پژوهشگران از منظرهای گوناگون درباره‌ی این «فیلسوف و شاعر و نواندیش دینی و شیدای فرهنگ و ادب فارسی» سخن به میان آورده‌اند.

در روزهای پایانی آبان‌ماه گذشته، چند نهاد علمی و فرهنگی چون دانشگاه تهران، مرکز گفت‌وگوی تمدن‌ها، شورای گسترش زبان فارسی، ستاد چهره‌های ماندگار و مرکز نشر میراث مکتوب، «به مناسبت یکصد و بیست و هشتمین زادروز» آن «خودگر خودشکن خودنگر» جهان نوین اسلام و عرفان، همایش با شکوهی در تالار فردوسی دانشکده‌ی ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران برگزار کردند و آگاهی‌های جدیدی را در اختیار علاقه‌مندان اقبال و ادبیات جدید فارسی قرار دادند.

در این مقاله «ایران و فرهنگ ایران و باورمندی‌های ایرانیان» در سروده‌های اقبال مورد بررسی قرار گرفته است.

هندوستان، کانون و پناهگاه زبان فارسی

هندوستان از دیرباز به زبان فارسی علاقه‌مند بوده و به گونه‌ی می‌توان به درستی ادعا کرد که آن شبه قاره یکی از کانون‌های این زبان به شمار رفته است. متکلمان زبان فارسی یا آشنایان به آن هم مسلمان و هم غیر مسلمان بوده‌اند. علاقه‌مندی بیش‌تر مردم مسلمان هندوستان به زبان و ادب فارسی به اعتبار دیانت و عرفان بوده است. نفوذ این زبان به لحاظ اجتماعی و دیوانی و فرهنگی و گرایش‌های مردم از جنبه‌ی دینی و عرفانی و ذوقی، موجب پیدا شدن شاعران بزرگی چون امیر خسرو، بیدل، غالب و ده‌ها و بلکه صدها شاعر و گوینده‌ی فارسی بوده است.

در مواقع سخت گذر تاریخی، مناطق فارسی زبان هند، حتا سرزمین‌های دیگر هندوستان که مردمش به زبان‌های دیگر متکلم بودند، همواره پناهگاه ایرانیان و اهل ذوق و نیایش بوده است.

در چنین سرزمین بابرکت، ستاره‌ی درخشان ادب و عرفان فارسی-اقبال لاهوری-درخشش می‌یابد، بزرگ شاعری که خاستگاهش در خیمه برهمنان کشمیر بوده، چنان‌که خود گوید:

مرا بنگر که در هندوستان دیگر نمی‌بینی برهمن زاده‌ای رمز آشنای روم و تبریز است

اقبال، پدیده‌ی تاریخی-فرهنگی هندوستان

محمد اقبال، فرزند شیخ نور محمد، مسلمان و متقی در سال ۱۸۷۷ میلادی (۱۲۹۴ ق) تولد یافت. در مکتب‌خانه‌های کهن و مدرسه‌های قدیمی به زبان‌های اردو و فارسی تحصیلات مقدماتی خود را آغاز کرد. در همنشینی با شیخ عبد العلی

هروی از شیعیان مشهد که مقیم منطقه بود و از دوستان پدر اقبال به شمار می‌رفت، زبان فارسی خود را غنا بخشید و با مذهب تشیع نیز آشنایی پیدا کرد و به مرور زبان عربی را نیز فراگرفت و بالطبع در آن روزگار که استعمار شوم بریتانیا می‌کوشید تا زبان فارسی را نابود کند و زبان انگلیسی را جایگزین آن نماید، اقبال با زبان انگلیسی هم آشنایی کامل یافت. به دانشگاه یا کالج «اسکاچ میشن Scoch Mission» رفت و تا سال ۱۸۹۷ میلادی (۱۳۱۵ ق)، یعنی زمانی که در میهن ما جنبش مشروطه‌خواهی آغاز شده بود، در سن ۲۸ سالگی برای تکمیل تحصیلات خود به انگلستان رفت و در آن‌جا از طریق پروفیسور ادوارد براون Edward G. Browne، با ادب فارسی و منابع پژوهشی آشنایی بیش‌تر یافت و از طریق پروفیسور نیکلسون Reynold Nicholson با عرفان و تصوف اسلامی آشنا‌تر شد. پس از مدتی به آلمان رفت و در دانشگاه هایدلبرگ Heidelberg که در رشته‌ی فلسفه ممتاز بود، به تحقیق و تحصیل پرداخت و در سال ۱۹۰۸ میلادی (۱۳۲۶ ق) پس از اخذ درجه‌ی دکتری به هندوستان بازگشت.

در هندوستان اندک‌اندک برپایه‌ی دریافت‌های فلسفی و آرمانی خود در زمهری مبارزان استقلال‌طلب هند درآمد و هم‌زمان با تألیف و تصنیف کتاب‌های ارزنده و سرودن اشعار دل‌انگیز عرفانی و نگارش مقالات سودمند و تدریس و تعلیم در دانشگاه، در

ص: ۱

راه آزادی هند از سلطه‌ی استعماری انگلستان، از هیچ کوششی دریغ نکرد و با آن‌که طعم شیرین «آزادی وطن» را نچشید و در سال ۱۹۳۸ میلادی (۱۳۱۶ ش) چشم از جهان فرو بست، اما نام او به عنوان یکی از بانیان پاکستان و مجاهدان بزرگ فرهنگی مسلمانان هند، بلندآوازه مانده است.

چند منظر از اندیشه‌ها و آرمان‌های اقبال

در این نوشتار، قصد آن نیست که از اندیشه‌ها و آرمان‌های اقبال و منزلت ادبی و هنری او سخن به میان آید. به باور من اقبال لاهوری مردی متفکر، با دیانت، مصلح، ضدّ خرافات و ریاکاری، اهل تسامح، در خط اتحاد مسلمانان، دور از القائات اهل فرهنگ، علاقه‌مند به خودیافتگی فرهنگی و دینی بوده است. زندگی او همه‌گاه در راه عقیده و ایمان و آرمانش بود و ۶۱ سال عمر خود را آگاهانه و صمیمانه در این راه نهاد که در چند منظر از آن یاد می‌شود:

منظر اول، به لحاظ دینی و فقه شریعت، اقبال در زمهری مسلمانان اهل تسنن، اما طرفدار اتحاد اسلام قرار دارد. به لحاظ توحید و خداشناسی، در زمهری مسلمانانیست که وحدت حق را «عددی» نگرفته‌اند و جهان «اشراقی» را دریافته‌اند و این امر با فلسفه‌ی ما بعد الطبیعی تشیع آشنا‌تر است و در بسیاری از اشعار اقبال این واقعیت مشهود است که برای تمین و تبرک به چند بیت از اشعار وی اشاره می‌شود:

درباره‌ی مولای متقیان علی (ع):

مسلم اول شه مردان علی عشق را سرمایه‌ی ایمان علی ای محو ثنای تو زبان‌ها ای یوسف کاروان جان‌ها

درباره‌ی فاطمه زهرا (س):

مریم از یک نسبت عیسی عزیز از سه نسبت حضرت زهرا عزیز

درباره‌ی سرور شهیدان حسین بن علی(ع):

آن امام عاشقان پور بتول سرو آزادی ز بستان رسول

درباره «او» که «خواهد آمد» و نجات‌دهنده‌یی که عدالت را در منظر چشم جهانیان بر کرسی خواهد رساند:

غنچه ما گلستان در دامن است چشم ما از صبح فردا روشن است ای سوار اشهب دوران بیا ای فروغ دیده‌ی امکان بیا

منظر دوم، توجه خاص اقبال به بزرگان، فیلسوفان، متکلمان و عارفان و شاعران فارسی‌زبان و ایرانی‌ست. از حکما و علما و متکلمان به: فارابی، ابن سینا، ابن مسکویه، جیلی، بیهقی، منصور، غزالی و رازی؛ از عارفان به: شیخ عبد القادر گیلانی، شیخ شهاب الدین سهروردی، شمس تبریزی، کمال خجندی؛ از شاعران به: فردوسی، انوری، مسعود سعد سلمان، خاقانی، ناصر خسرو، نظامی، سنایی، عطار، مولوی، عراقی، سعدی، حافظ، جامی، شیخ محمود شبستری، عرفی، نظیری و حتا قآنی و طاهره اشاره دارد. در این منظر به نقل چند بیت بسنده می‌شود:

—

ای شناسای مقام بو علی جرعه‌یی آرم ز جام بو علی

—

عطا کن شور رومی، سوز خسرو عطا کن صدق و اخلاص سنایی

—

ز اشکال جلال الدین رومی به دیوار حریم دل بیاویز مطرب، غزلی، بیتی از مرشد روم آور تا غوطه زند جانم، در آتش تبریزی

—

ص: ۲

پیر رومی خاک را اکسیر کرد تا غوطه زند جانم، در آتش تبریزی شمع خود را هم چو رومی بر فروز روم را در آتش تبریز سوز

منظر سوم، عنایت اقبال به ایران باستان و مظاهر فرهنگی آن و شاهان و بزرگان حکومتی ایران و شهرها و منطقه‌های گوناگون ایران زمین به‌طور کامل مشهود است. اشاره‌های متعدد به:

اهورامزدا، زروان، زند و پازند، زرتشت، مزدک، سلطان محمود، سنجر، طغرل، شیراز، ری، همدان، تبریز و جز این‌ها فراوان در آثار اقبال دیده می‌شود که فقط یک بیت از آن نشان می‌دهد مردی که ایران را هیچ‌گاه ندیده بودند، چه‌گونه دلبستگی خود را به این سرزمین نشان داده است:

زمین به پشت خود «الوند» و «بیستون» دارد غبار ماست که بر دوش او گران بوده است

منظر چهارم-علاقه‌مندی و شیفتگی اقبال به زبان و ادب فارسی است که مقامی ممتاز دارد، چنان‌که اقبال خود فرماید:

-

گرچه هندی در عذوبت شکر است طرز گفتار دری شیرین‌تر است - پارسی بین تا ببینی گفته‌های رنگ رنگ بگذر از
مجموعه‌ی اردو که بی‌رنگ من است - نوای من به عجم آتش کهن افروخت عرب ز نغمه‌ی شوقم هنوز بی‌خبر است

اقبال به دلیل مقابله با انگلیس‌ها که می‌خواستند زبان انگلیسی را جانشین زبانی سازند که هشتصد سال در هندوستان
حیات فرهنگی داشته است، شاید به عمد زبان فارسی را بسیار بها داده است، یا این که خواسته است به زبانی که گروهی
بیش‌تر بدان آشنایی دارند، اندیشه‌های خود را بیان دارد، و زبان فارسی آموخته است تا مکنونات قلبی خود را ظاهر
سازد. گویند وقتی از او پرسیدند که چرا به فارسی شعر می‌سرایي؟ پاسخ داد: *It Comes to in Persian*

منظر پنجم، عنایت و دلبستگی اقبال به ایران به معنای فرهنگی و تاریخی است، چنان‌که فرماید:

محرم رازیم با ما راز گوی آن‌چه می‌دانی از ایران باز گوی

اقبال رساله‌ی دکتری خود را درباره‌ی سیر حکمت در ایران نوشته است: (*The Development of Metaphysics in Persia*)

اقبال با تمام وجود این بیت را سروده است:

تم گلی ز خیابان جنت کشمیر در از حریم حجاز و نوا ز شیراز است

دکتر جاوید اقبال از قول پدرش مرحوم علامه محمد اقبال لاهوری نوشته است: «اگر از من بپرسند که مهم‌ترین پیش‌آمد
تاریخ اسلام چیست؟ من بدون تأمل می‌گویم: فتح ایران. جنگ نه‌اوند عرب‌ها را علاوه بر کشوری زیبا، یک تمدن قدیم
داد.»

اقبال به ایران نادیده عشق می‌ورزید و می‌خواست که تهران مرکز ملت‌های شرق باشد و به سان ژنو، اختلافات مسلمانان
با بحث و گفت‌وگو در آن‌جا پایان پذیرد.

سخن پایانی

اقبال، شاعر برجسته‌ی فارسی سرای لاهور که در بسیاری از اندیشه‌گران جدید جهان اسلام اثرات سازنده و
سرنوشت‌ساز باقی گذاشته است، یکی از درخشان‌ترین گویندگان کانون فارسی سرایان هندوستان به شمار می‌رود و به
دلیل گستردگی دانش و هنر و آگاهی‌های ادبی و فلسفی، از پدیده‌های نادر فرهنگی زبان فارسی‌ست که نام و یاد او
همواره در ایران زمین و دیگر منطقه‌های فارسی زبان جاودانه خواهد ماند.

علاّمه‌ی گرانبهای هندوستان در فلسفه و دیانت و شناخت تشیع اشرافی و امامان پاک‌اندیش و پاک‌کردار ممتاز بود، و ایران و ایرانیان و فرهنگ ایرانی را ارجمند می‌دانست. ملت ایران و تمدن و فرهنگ آنان برای او احترام‌انگیز بود. وی به صاحبان قدرت و سلاطین جبّار و خودکامه اعتنائی نداشت، چنان‌که فرماید:

اُمم را از شهن پاینده‌تر دان نمی‌بینی که ایران ماند و جم رفت!

علاّمه‌ی بلند پایه‌ی مشرق زمین که به اسلام یعنی ارمغان حجاز اعتقاد دارد، به ایران به عنوان زیور عجم دل بسته است و رستاخیز آینده‌ی جهان مسلمانان را در این خطه دیده است و به آنان که سرزمین و مردم خود را رها کرده و در «سختی‌ها» گریخته‌اند، با زبان ملامت می‌گوید:

کهن شاخی که زیر سایه‌ی او پر درآوردی چو برگش ریخت از وی آشیان برداشتن ننگ است

در پایان این نوشتار، با آوردن سروده‌ی دیگری از آن بزرگ‌مرد هنوز ناشناخته‌ی ادب فارسی و عرفان اسلامی، خطاب به جوانان ایران زمین، امید است آینده‌ی روشن و بهتر و دادگرانه‌ی پیش‌آید که خواهد آمد و دورنمای آن هم اکنون هویداست:

چون چراغ لاله سوزم در خیابان شما ای جوانان عجم! جان من و جان شما!

امانت‌دار حافظ

تقی اصغری (فرهاد) - رشت

بیا این بار هم بشنو صدای یار حافظ را که من پیوسته می‌خوانم به دل اشعار حافظ را من از سرسبزی شعرم دگر چیزی نمی‌گویم ز بس سرسبز می‌بینم طراوت‌زار حافظ را تمام بخش‌های آن، شراب شور می‌باشد و من انگار می‌نوشم می‌پُر بارِ حافظ را ز هر مه‌نامه‌ی حافظ هزاران داستان خوانم و از افسانه‌های آن، غم دلدار حافظ را کلامش نغز و پُر معنا، و هر تفسیر آن زیبا چه راحت می‌کند افشا، همه اسرار حافظ را طریق عشق می‌پوید، به یک تفسیر عرفانی بیا این دل ستایش کن امانت‌دار حافظ را و «فرهاد» آخرین حرف دلش را گفت، باور کن «امین» هم دوست می‌دارد ز دل گفتار حافظ را